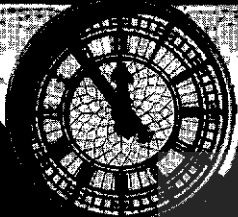


پژوهش



تاریخچه دویست ساله داستان کوتاه در روسیه

نوشته نیکولای باکوشین

ترجمه انگلیسی: آکس میلز

ترجمه از انگلیسی: عبدالرضا الواری

آنچه در پی می آید، گزارشی از وضعیت داستان کوتاه در روسیه توسط منتقدی مارکسیست است که در زمان برقراری حکومت کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی نیز نوشته و منتشر شده است. بنابراین، خواه ناخواه از منظری منطبق با آن ایدئولوژی به رشته تحریر درآمده است. اما به هر حال، در آن وجوهی هست که می تواند مورد استفاده خواننده تیزبین قرار گیرد؛ بی آنکه جنبه های تبلیغاتی و منفی آن، بر او اثر بگذارد.

ادبیات داستانی

اشاره:

داستان کوتاه یکی از قالبهای شناخته شده و گسترده دنیای ادبیات است و در این حال، این نوع ادبی در هر کشوری مسیر خاص خودش را طی کرده است. تغییرات و تحولات روحی در زندگی یک ملت، نه تنها محتوای هنر و ادبیات، بلکه قالبهای آنها و از جمله تکامل انواع مختلف ادبی را تحت تأثیر قرار داده است.

تاریخچه داستان کوتاه روسیه نیز، به همین ترتیب رابطه تنگاتنگی با جنبشهای سیاسی، اجتماعی و ادبی آن کشور دارد. داستان کوتاه روسیه که در پایان قرن هیجدهم به وجود آمد، مسیر واحدی را طی نکرد و بلافاصله به عنوان یک نوع ادبی مستقل شکل نگرفت. این نوع ادبی برای مدتی طولانی در بطن اشکال ساده نثری همچون رمان کوتاه، حکایت و لطیفه و افسانه قرار داشت و اصطلاح «داستان کوتاه» تا اواخر دهه ۱۸۲۰ مورد استفاده قرار نگرفت، به طوری که تا دو دهه بعد از این هم تمامی آثار کوتاه نثر، رمان کوتاه نامیده می شدند و تنها در پایان دهه ۱۸۴۰ بود که داستان کوتاه سرانجام به عنوان یک نوع ادبی، موقعیتی کسب کرد؛ هر چند که، کما فی السابق، خط حائل مابین آن و رمان، نامشخص و متغیر بود. بنابراین چندان تعجب آور نیست که بسیاری از نویسندگان گاهی از کارهای کوچکترشان به عنوان رمان کوتاه و گاهی هم داستان کوتاه می کنند.

مفهوم «داستان کوتاه» غالباً با مفهوم «داستان کوتاه» یکسان تلقی می شود، اما در صورتی که بتوانیم ویژگیهای داستان کوتاه کوتاه را کم و بیش در طرح داستان خوب ارائه شده، اختصار و ایجاز در بیان شخصیت، عدم استفاده از متون تشریحی و توصیفی بلند و چرخش ناگهانی در تکامل عمل داستانی و غیره مورد قضاوت قرار دهیم، متوجه می شویم علی رغم اینکه مشخصه های فوق، غالباً در داستانهای کوتاه روس وجود دارند، حضور آنها دائمی و همیشگی نیست.

در سال ۱۸۳۵ وی بلینسکی^۴ برای اولین بار سعی کرد نثر ساده روسی را طبقه بندی کند. به خاطر اینکه داستان کوتاه به صورت فرم و قالبی مستقل هنوز صرفاً در مرحله ظهور بود، بلینسکی آن را از رمان کوتاه تفکیک نکرد. او می نویسد: «جریانات و اتفاقاتی وجود دارد که به عبارتی برای تبدیل شدن به نمایش و رمان، کوچک و ناکافی هستند. اما با این حال عمیق و ژرف بوده و به یک لحظه از زندگی بیش از آنچه در قرنهای می توان تجربه کرد، توجه می کنند. رمان کوتاه این لحظات را شکار و در چهارچوب و قالب

محکم خود محدود و محصور می کند. قالب آن می تواند تمامی تمایلات نویسنده از طرح جزئی حالات و استهزاهای طعنه آمیز و نیشخندهای انسان و جامعه گرفته، تا رمز و رازهای ژرف و عمیق روح و بازی ظالمانه نفس را دربرگیرد.

رمان کوتاه، با وجود کوتاه و سریع بودن، در همان حال کامل و سرگرم کننده است. و از موضوعی به موضوع دیگر می پرد و زندگی را به اجزای کوچکتر و کم اهمیت تر تقسیم، و صفحه های کتاب بزرگ زندگی را ورق ورق می کند.»

بلینسکی مهمترین ویژگیهایی را که داستان کوتاه را از انواع دیگر ادبی متمایز می سازد، شناسایی کرد. به نظر او ظرفیت و توانی که می تواند از درون یک واقعیت، یک حادثه یا یک شخصیت، ایده های از فرایندهای اصلی را که در جامعه و ذهن انسان اتفاق می افتد ارائه دهد، مهمترین ویژگی داستان کوتاه به شمار می رود. وانگهی میزانی که یک نویسنده می تواند از بین حوادث، وقایع و اشخاص متعددی که از مقابل او عبور می کنند، دقیقاً آنها را انتخاب کند که شاخص ترینهای یک دوره خاص توسعه اجتماعی هستند، شایستگی هنری داستان کوتاه را تعیین می کند. اما این همه ماجرا نیست. نویسنده باید عمیقاً و هنرمندانه آن ماجرا و شخصیت را پی گیری کند و با ابزار خلاقیتی که در اختیار دارد، به خواننده کمک کند تا به کنه آنچه که در اطراف او می گذرد، پی ببرد.

این ویژگی خاص داستان کوتاه، به تعیین ساختار آن کمک زیادی کرد. ایجاز، خط مشی داستانی جامع و فراگیر، بیان هنری جزئیات، وجود یک ریتم درونی خاص و دلالتهای ضمنی ژرف که بیانگر پیچیدگی پدیده ها یا شخصیتهایی هستند که به تصویر کشیده می شوند، از بارزترین ویژگیهای داستان کوتاه به شمار می روند. برخی از نکات جزئی در ساختار هنری داستان کوتاه توسط آناواردوسکی^۵ بیان شده است. او این ویژگیها را در ترکیب آزاد و جامعیت غیر معمولی می دید که از تبعیت طرح داستان دقیقاً مشخص شده اجتناب می کند، و مستقیماً از مشاهدات هنرمند از یک پدیده در زندگی یا یک شخصیت نشئت می گیرد و غالباً پایان

بسته‌ای ندارد. در واقع نقطه پایان را، بعد از ارائه راه حل کامل برای سؤال یا مسئله‌ای که مطرح شده، قرار می‌دهد.

وقتی که سخن از ویژگی‌های داستان کوتاه در میان است. این نکته را نباید فراموش کرد که هر دوره از توسعه اجتماعی - ادبی، بر ساختار آن تأثیری می‌گذارد که باعث اصلاح یا دگرگونی آن می‌شود.

تکامل داستان کوتاه در ادبیات قرن نوزده روسیه، و همچنین در زمانهای بعد از آن از فرآیند ثابت و یکنواختی برخوردار نبوده است؛ چرا که گاهی در سایه انواع ادبی دیگر قرار گرفته و گاهی هم نقشی راهبردی ایفاء کرده است. این موضوع کاملاً قابل توجه است، زیرا در هر عصر و دوره‌ای نه تنها ایده‌های جدید مطرح می‌شود، بلکه قالب‌های مربوط به آن هم ایجاد می‌شود. به نظر بلینسکی ایده‌های هر دوره قالب‌های آن دوره را نیز در برمی‌گیرد. در بعضی از موارد داستان کوتاه از چنین قالبی که خاص یک دوره می‌باشد برخوردار بوده است. در طی دوره‌های کاوش‌های روحی و تغییرات به وجود آمده در خودآگاهی‌های جامعه، و هنگامی که حل ضروری‌ترین مسائل اجتماعی، سیاسی، فلسفی، زیبا شناختی، حقوقی و غیره ضرورت پیدا کرده، داستان کوتاه، به خصوص، محبوب و مورد پسند عامه بوده است.

داستان کوتاه به عنوان یک وسیله قابل انعطاف و روزآمد، ارائه پاسخ‌های سریع به مسائلی که جامعه را دچار مشکل می‌کرد، سهولت بخشید، کشف و جست‌وجو را در هر چیز جدیدی که در حوزه‌های فعالیت انسانی قرار می‌گرفت، امکان پذیر کرد. البته مسلماً همیشه این امکان که مسائل پیچیده زمان را بتوان به شیوه‌های هنری حل کرد، وجود نداشته است. اما بیان این مسائل ضروری، واقعیت عمده‌ای است که توانایی‌های قالب فوق را تصدیق می‌کند. مثالها و نمونه‌های فراوانی را مبنی بر اینکه داستان کوتاه برای اولین بار برای بیان و طرح مسائل و مشکلات اجتماع مورد استفاده قرار گرفته است، می‌توان ذکر کرد.

پیدایش و تکامل داستان کوتاه در روسیه، به عنوان پدیده‌ای اتفاقی در بین قالب‌های دیگر تحت شرایط منحصر به فردی صورت گرفت. ادبیات روسیه تقریباً در تمامی قرن نوزده، تنها شکل ممکن برای بروز و نمایش فعالیت‌های سیاسی مرتبط با خودآگاهی‌های پیشرفته اجتماعی بود. نیکولای جرنیشفسکی^۶ با ارائه دلایلی مستدل می‌نویسد: «ادبیات در تکامل ذهنی ما نقشی مهمتر و برجسته‌تر از نقشی که ادبیات فرانسه، آلمان یا انگلیس در زندگی فکری مردم این کشورها داشته‌اند، بازی کرده است و بیشتر از هر ادبیاتی بار وظیفه را بر دوش کشیده است (ادبیات نیویورک). در حال حاضر ادبیات ما تقریباً به تمامی مسائل و تصورات ذهنی فکر مردم عینیت می‌بخشد؛ و در نتیجه، وظیفه دارد به مسائلی که در کشورهای دیگر در حال حاضر تحت کنترل روشها و گونه‌های دیگر فعالیت ذهنی قرار دارد هم، بپردازد.»

نقش خاصی که ادبیات در طی قرن اخیر در زندگی مردم روسیه داشته است، به میزان زیادی گرایشهای ویژه و عمده ایدئولوژیک

آثار، در تمامی انواع ادبی، از جمله نثر ساده را، فراهم ساخته است.

همانطور که قبلاً ذکر شد مدت زیادی بین داستان کوتاه و رمان کوتاه در ادبیات روسیه تمایزی وجود نداشت. شروع شکل‌گیری داستان کوتاه در پایان قرن هیجدهم با ظهور اولین رمان کوتاه احساسی توسط نیکولای کارامازین^۷ هم زمان گردید؛ زمانی که در آن برای اولین بار نوعی علاقه به دنیای درون انسان نشان داده شد. این مکتب فکری، احساس گرای نام گرفت و رویکرد جدیدی در تصور و تجسم قهرمان داستان - که روحی حساس و قلبی پر از محبت به او عطا شده بود و قادر بود برای هر کس که در کنار او قرار می‌گرفت احساس همدردی و غمخواری کند - دیده می‌شد. رمان کوتاه کارامازین با نام **لیزای بیچاره**، معنای واقعی کلمه، مرحله برجسته‌ای از تکامل نثر روسی به طور عام، و صور ساده آن به طور خاص بود. این داستان نه چندان بلند با طرح داستانی خوب پرداخت شده، که درباره شخصیت یک قهرمان احساساتی نوشته شده بود، برای مدتی طولانی به عنوان مدلی برای این نوعی ادبی به شمار می‌رفت.

شکوفایی واقعی قالب‌های نثر ساده روسی در دهه بیست، و اوایل دهه سی قرن نوزدهم - زمانی که رمانتیسیم داشت در ادبیات به عنوان سبک غالب در می‌آمد - شروع شد. آمارلینسکی^۸، آنتونی پوگورلسکی^۹، نیکولای پائولف^{۱۰} و ولادمیر ادوینسکی^{۱۱} در بین دیگران مثالهای زنده و روشنی از داستان کوتاه و رمان کوتاه رمانتیک خلق کردند. آنچه که در بین نویسندگان فوق برجسته بود، اصرار آنها برای دادن رنگ و بوی ملی روسی به آثارشان بود، تا بیداری خودآگاهی اجتماعی را که در نتیجه وقایع جنگ میهن‌پرستانه سال ۱۸۱۲ و قیام دسامبر، برانگیخته شده بود، منعکس کند.

رمانتیک‌های روسی سعی داشتند ضمن تکیه بر موفقیت‌های داستان کوتاه نویسی اروپای غربی، راه خود را برای برداشت و تفسیر از زندگی طی کنند. برای مثال آنها مضامین و درونمایه‌های فردگرایانه و تصوف شاخص ادبیات رمانتیک غربی را، که به طور عمیقی با مشخصه‌های آنها مغایر و ناسازگار بود، بسط ندادند. رمانتیک‌های روسی توجه خاصی به تجسم انسانی که روحش آزاد شده، داشتند. تلاش قهرمان اصیل و احساساتی آثار رمانتیک‌های روسی بر آن بود تا جایگاه خود را در زندگی بشناسند، و با تحکیم استقلال خود از عقاید جامعه، حق برخورداری از یک شیوه مستقل فکری و رفتاری را کسب کنند.

در اوایل دهه ۱۸۳۰ علاوه بر ظهور نمونه‌ها و مثالهایی از نثر ساده رمانتیک روسیه، ما شاهد خلق داستان‌های واقعگرا توسط شاعر بزرگ روس الکساندر پوشکین^{۱۲} هستیم. که تحت عنوان **افسانه‌های مرحوم ایوان پتروویچ بلکین** منتشر شد. افسانه‌های فوق نشانگر درک عمیقی از جوانب مختلف زندگی روسی است که با نوعی حس کاملاً ملی، آمیخته شده است. پوشکین تصور خاصی از نثر داشت. در سال ۱۸۲۲، تقریباً ده سال

قبل از ظهور افسانه‌های مرحوم ایوان پتروویچ بلکین، او معتقد بود: «باریک بینی و ایجاز از ویژگی‌های اولیه و اصلی نثر به شمار می‌روند. نثر نیاز به فراوانی و گستردگی ایده‌ها دارد، اما بدون وجود دو ویژگی فوق، فراوانی ایده نیز، حتی با وجود عبارات شیوا، ره به جایی نخواهد برد» و این اصول را به طور مکرر در شیوه‌خلاقانه خود به کار می‌گرفت. افسانه‌های مرحوم ایوان پتروویچ بلکین به عنوان اساسی برای تکمیل نوع خاصی از داستان کوتاه روسی به کار می‌رود که ژرفای متن، درک پذیری قالب، طرح داستانی خوب پرداخته شده، و ظرافت ساختاری از ویژگی‌های برجسته آن به شمار می‌روند. در همین زمان پوشکین در رمان کوتاه خود به نام بی بی اسپیک و بعد از او دیگر نویسندگان برجسته روس، نیکولای گوگول^{۱۳} در مجموعه میرگورود و در سری داستانهای پترزبورگ به جنبه دیگری از داستان کوتاه پرداختند که در آن تکامل عمیق شخصیتها با نوعی تلاش خاص برای تعمیمهای معین، به منظور خلق یک نوع ادبی ویژه همراه شد.

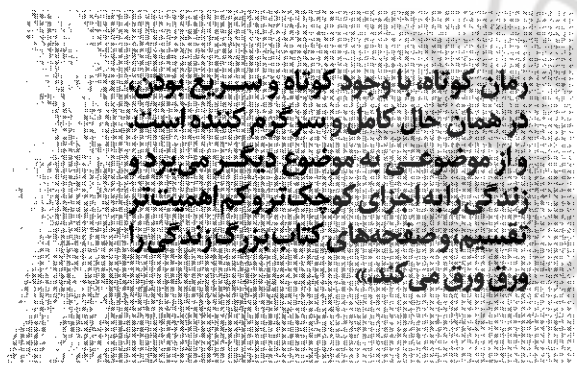
برای مثال، گوگول در داستانها و رمانهای کوتاهش توجه خود را، نه بر انتخابهای غیر معمول، چنان که در رمانهای کوتاه و کلاسیک انجام گرفته بود، بلکه بر یک واقعه معمولی که برای هر کس اتفاقی می‌افتد، معطوف کرد. این جریان یا به عنوان کنکاش روانشناختی یک شخصیت: دفتر خاطرات یک مرد دیوانه و کت بزرگ، یا به عنوان نوعی هجو غریب و سوزان: بینی ارائه شده است.

پوشکین و گوگول اولین آثار نثر ساده واقع گرا را که با نوعی میل مشخص برای حل مشکلات شخصی به طور خاص، و حل مشکلات روسیه به طور عام آمیخته بود، خلق کردند. این موضوع منجر به نوشتن سری داستانهای کاملی گردید که در آنها واقعیت در تمام جنبه‌ها و پیچیدگیهایش برای خواننده ارائه می‌شد. افسانه‌های بلکین نوشته پوشکین، داستانهای پترزبورگ گوگول و قهرمانی از زمان ما نوشته لرمانتوف^{۱۴} مثالهایی از این نوع هستند. نویسندگان دیگر روس به نوشتن افسانه‌هایی از این نوع روی آوردند. برای مثال: طرحهای یک شکارچی نوشته تورگنیف^{۱۵} و افسانه‌های داستایوسکی^{۱۶} درباره آدمهای خیالبا.

همه دوره‌های تاریخی، تمامی مراحل توسعه و تکامل آگاهیهای اجتماعی، همه تمایلات و گرایشهای مختلف ادبی و حتی تمامی جریانهای موجود در آن، به شیوه خاص خود موجب تقویت متن و ساختار داستان کوتاه شدند. علاقه‌ای که در دهه ۱۸۴۰ به زندگی افرادی که نماینده گروهها و طبقات اجتماعی مختلف بودند، مشاهده می‌شد و میل به دانستن شرایط واقعی زندگی، نیازهای اخلاقی و تمایلات روحی مردم، منجر به حضور و ظهور تعداد بسیاری مقاله فیزیولوژیکی در ادبیات روس شد. از آن پس، نقش غالب و مهم را دیگر طرح داستانهای خوب پرداخت شده و داستانهای زیبا و دلپذیر بازی نمی‌کرد و کانون توجه به آشکار سازی ویژگیهای خاص یکی از انواع اجتماعی، تغییر پیدا کرد.

مقالات فیزیولوژیک، به طور گسترده‌ای توسط نویسندگان معروف به مکتب ناتورالیست همچون ولادیمیر داهل^{۱۷}، دیمیتری گریگوریچ^{۱۸}، ایوان پانایف^{۱۹} و دیگران نوشته شد. آنها برای تحلیل عینی واقعیت در تمامی جلوه‌هایش، ترسیم و تجسم طرز زندگی نمایندگان طبقات مختلف اجتماعی، و بالاتر از همه توصیف نحوه زندگی افراد سطوح پایین‌تر جامعه، تلاش می‌کردند، تا حداقل به طریقی مسیر پیشرفت آتی روسیه را پیش بینی کنند.

تورگنیف در کار برجسته‌اش طرحهای یک شکارچی با خلق نوعی داستان کوتاه که در آن توصیفهای مفصل و جزء به جزء موضوعات نوع ادبی، توصیفات جامع روانشناختی، و توصیفات تصویری شخصیتها و تصویرسازیهای گسترده و فراگیر و خیلی شاعرانه مناظر، برجسته شده بود، موفقیت‌های ادبیات فیزیولوژیک را تکامل بخشید. اما مهمترین ویژگی طرحهای یک شکارچی، درک بیشتر نحوه زندگی بزرگترین طبقه روسی آن زمان، یعنی طبقه روسی در اسارت اما متحد، و افشای نیروهای قدرتمند روحی آن بود.



در دهه ۱۸۵۰ علاقه شدیدی به زندگی درونی انسان و تجسم جزئی‌ترین اعمال و تجارب و روانشناختی، یا به قول جرنیشوسکی نویسنده مشهور دمکرات روسی، حدیثهای نفس در ادبیات روسیه آشکار شد. این گرایش در رمانهای کوتاه و داستانهای کوتاه تورگنیف، مثل فاوست و حکایات و افسانه‌های سواستوپول و سه گانه اتوبیوگرافیکی لئوتولستوی^{۲۰} و غیره آشکار بود. از این جا راه مستقیماً به خلق رمان روانشناختی - اجتماعی، که در نیمه دوم قرن نوزدهم به یک قالب راهبردی تبدیل شد، ختم گردید. در سال ۱۸۶۱ ارباب و رعیتی در روسیه لغو گردید و میلیونها دهقان از یوغ قرن‌ها بردگی آزاد شدند. این موضوع منجر به رشد روابط سرمایه‌داری در کشور و رشد و افزایش آگاهی اجتماعی شد و به خاطر اینکه برای تجسم نحوه گذران زندگی مردم، رویکرد جدیدی حاصل شود، باز اندیشی در بسیاری از مسائل ضرورت پیدا کرد. با این حال، در دوره‌ای که سنگرها و استحکاماتی که چندین قرن قدمت داشتند، در حال فرو ریختن، و شیوه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زندگی، در حال انتقال و تغییرات عمیقی در

اذهان کلیه افشار و طبقات اجتماعی در حال شکل گیری بود، فهم و توضیح فوری و آنی همه چیزها، و ارائه تصویری کاملاً جامع از رخدادها، با مقیاس حماسی امکان پذیر نبود. در چنین شرایطی قالبهای ساده نثر، دوباره به صحنه آمدند. طنز نویس روس میخائیل سالتیوکوف شیرین^{۲۱} که به موضوع تکامل ادبیات روس در دهه ۶۰ پرداخته است، می گوید: «هر روزی که می گذرد، توانایی دسته بندی واقعیتها برای درک و فهم معنای کلی زندگی، و توانایی برای نزدیک شدن به موضوع، به شیوه‌ای غیر مستقیم، و ورود در تحلیل روانشناختی و همزمان با اینها، تمایل برای خلق یک چیز کامل هم از بین می‌رود. آثار ادبی به آنچه که ممکن است به عنوان شخصیت قوم شناسانه توصیف شود، می‌پردازند و خودشان را مدام وقف توصیف و تشریح دقیق جزئیات زندگی و استخراج اجزاء و عناصر آن می‌کنند، و صادقانه بگوئیم در این کار دقیق و توأم با باریک بینی، نه تنها مقاومت، بلکه مهارتی شگرف را هم نشان می‌دهند.»

سالتیوکوف شیرین با بیان این نکته، آثار انجمن کاملی از نویسندگان دمکرات را در ذهن داشت؛ نویسندگانی که با گنجاندن تصویر جدیدی از دنیا، همچون تنفر از تمامی صور ظلم و ستم و فشار در ادبیات، اشتیاق وافری داشتند که آثارشان بیانگر خودآگاهی در حال بیدار شدن طبقات پایین اجتماع باشد. نیکولای پومیالوسکی^{۲۲}، فئودور رشتنیکف^{۲۳}، واسیلی اسلپ تسوف^{۲۴}، الکساندر لوتیف^{۲۵} و دیگران خالق نوع خاصی از داستان کوتاه بودند که از لحاظ ساختاری به مقاله نزدیک بود. آنها توجه چندانی به افشای روانشناختی شخصیت‌های داستانی‌شان نداشتند، و معتقد بودند که هدف اصلی‌شان آن است که با برداشتن سرپوش تناقضهای آشکار در زندگی اطرافشان، خوانندگانشان را وادار کنند که در مورد دلایل گرفتاری ویرانگر مردم عادی سخت بیندیشند. برای مثال word نوشته وی اسلپ تسوف. این نویسندگان در تلاش برای آنکه خوانندگانشان را به طور مستقیم تحت تأثیر قرار بدهند، در هنگام توصیف حوادث و شخصیت‌های آثارشان، از تاکتیک شوک استفاده می‌کردند. حقیقت عریان، یا بیان حقیقت هر چند که ناگوار باشد از اصول بنیادی نویسندگان دهه‌های ۱۸۶۰ بود.

موفقیت‌های این نوع ادبی در دهه شصت شروع شد، و تا دهه هفتاد که گروه جدیدی از نویسندگان پایبولیسست با تمایلات دمکراتیک به سرکردگی گلپ اسپنسکی^{۲۶} در صحنه ادبیات ظاهر شدند، ادامه یافت. آثار این گروه بسیاری از ایده‌های مرتبط با دگرترین پایبولیسستها را که بیانگر علائق رعایا و جامعه دهقانی بود، منعکس می‌کرد. نویسندگان پایبولیسست در آثار خود به مطالعه دقیق و موشکافانه زندگی جامعه دهقانی بعد از رهایی، و همین طور جامعه فقیر شهری، و تجسم گوشه‌ها و جوانب ضعیف و قوی شخصیت مردم پرداختند. میدان و قلمرو دید قالبهای نثر ساده در طی این سالها گسترش یافت. روایت آزاد که از قید و بندهای سنت رها شده بود، خودش را با اقتدار تثبیت کرد. ادغام بیشتری از پیرنگهای داستانی با حرکت‌های عمومی زندگی به وجود

آمد. و اصول خبرنگاری و روزنامه‌نگاری تقویت شد، به طوری که نوشته‌های توصیفی گاهی در محاق قرار گرفتند و به پشت صحنه رانده شدند. نویسندگان پایبولیسست غالباً با ایفای نقش جامعه شناسان فیلسوف، ایده‌ها و عقاید خود را درباره موضوعات روز بیان می‌کردند. این موضوع، به خصوص در اثر کلب اسپنسکی به عنوان مثال (she smoothed me out) به خوبی آشکار است. علاوه بر این نویسندگان پایبولیسست توجه خود را نه بر آشکار کردن شخصیت یک شخص خاص، که بر شرح و توصیف زندگی تمام توده‌ها، به عنوان یک کل متمرکز کردند. گئورگی پلاخانوف^{۲۷} که آثار آنها را به طور خیلی دقیق، جمع بندی کرده است، می‌نویسد: «آثار ادبی پایبولیسست نه شخصیت فردی و نه دنیای درونی افراد، بلکه عادات، نظرات و بالاتر از همه زندگی اجتماعی توده‌ها را نشان می‌دهد. این آثار در مجموع در بین مردم، نه در جست‌وجوی اشخاص دارای احساسات و تعصبات شدید و فعالیت‌های روحی، بلکه به دنبال یافتن برگزیدگانی از یک طبقه اجتماعی خاص بود، که حامل ایده‌های اجتماعی شناخته شده و مشخص بودند. ذهن این نویسندگان از قبل، نه با ایماژهای هنری واضح، که با ایماژهای پیش پا افتاده، ملال آور و به دور از نیازهای اساسی مردم مشغول شده بود». در نتیجه تغییر در آگاهی‌های اجتماعی و جو حاکم بر اجتماع در روسیه دهه‌های ۸۰ و ۹۰ که از سرکوب حرکت انقلابی با پایبولیسستها و اقدامات آنها بر علیه تزارسیم، و فروپاشی ایمان در ایده‌های دگرترین پایبولیسستها ناشی می‌شد، در آثار بسیاری از نویسندگان افزایش یافت و تشدید علاقه به مکاشفات روحی و فلسفی فرد برای رسیدن به شادی و توازن جهانی مشهود گشت و پاسخ به این سؤالات در کارهای عمده حماسی و در نثر ساده به یک شکل دنبال شد.

مشکلات جدید انواع جدیدی از داستانهای کوتاه، همچون داستانهای اعتراضی مثلاً داستان the meek one نوشته داستایوسکی و در داستانهای سنتهای گذشته **نگهبان** نوشته ان. لسکوف^{۲۸} و داستانهای دیگر را به وجود آورد. در واقع هدف داستانهای این دوره جلب توده مردم برای خواندن داستان بود؛ مردمی که به تازگی داشتند دانش و فرهنگ را به دست می‌آوردند. فعالیت لئوتولستوی، نیکولای لسکوف و دیگران در این زمینه بسیار چشمگیر است.

در پایان قرن در روسیه و بسیاری از دیگر کشورها، داستان کوتاه به یکی از قالبهای راهبردی نثر تبدیل شد. در آن زمان هنگامه بیداری عمیق و نزول سنتهای قدیمی بود. زمانی که وقوع شورشا و قیامهای اجتماعی را پیش بینی می‌کرد و در جست‌وجوی اشکال جدید زندگی اجتماعی بود. تحت این شرایط، این داستان کوتاه بود. که به قول بلینسکی به قالب مورد نظر عصر و زمان تبدیل شد. گونه‌ای ادبی که از طریق تجسم و به تصویر کشیدن پدیده‌ها و شخصیت‌های مجزا، تمامی پیچیدگی و تضادهای عصر و تمایل و سمت‌گیری اصلی و نیز پرسشها و خواسته‌های اخلاقی و فلسفی آن دوره بی‌ثبات را منعکس می‌کرد. برجسته‌ترین و مستعدترین

نویسنده این دوره جخوف^{۱۶} بود. او قادر بود با بیشترین راست
نمایی و عمق بخشی در داستانهای کوتاه و رمانهاش، تصویر
کاملی از زندگی در روسیه را - چنان که بیانگر زندگی تمامی
گروهها و طبقات اجتماعی آن بود - ارائه دهد. او گالری متنوع
و سرگرم کننده‌ای از شخصیتها از انسانهای هرزه زیادی که
به داخل خانه‌های سوسکی پناه برده بودند، ترسیم می‌کند تا
انسانهایی کاملاً نشسته، با انسانهایی رویایی، خیالپرداز و معتقد به
پیروزی ایده‌های جدید.

شخصیتهای داستانی جخوف، دیگر حامل ادراکات و تصورات
نویسنده و سخنگوی ایده‌های برنامه ریزی شده او نبودند، بلکه
آغازگر زندگی مستقل خود و رفتار منطقی با ذات و ماهیت وجودی
خود بودند. اعمال و رفتار و شخصیتهای داستانی جخوف، راست
نمایی روانشناختی سرگرم کننده‌ای را کسب کردند.

آثار و نوشته‌های جخوف، ویژگیهای اساسی داستان کوتاه روسی
همچون آزادی بیان را که یک خط داستانی سخت گیرانه آن را
محدود نمی‌کند - و نیز انعطاف و شیوایی متون توصیفی و عینیت
شدید در تجسم وقایع را بروز دادند. خواننده نباید توقع داشته باشد
که با یک راه حل آماده روبه رو بشود، بلکه باید با نتیجه گیریها و
استنتاجات و تمیمهای خودش به نتیجه برسد.

داستانهای کوتاه جخوف آن گونه که گاهی تصور می‌شود واقعاً
سیر تکاملی داستان روسی را دنبال نکردند. ستهای تتری جخوف
توسط مائین^{۱۷} ادامه پیدا کرد و در زمان ما بسیاری از نویسندگان
شوروی همچون ویکتور استافلیف^{۱۸}، واسیلی بلوف^{۱۹}، یوری
فزافک^{۲۰}، گئورگی سیمانوف^{۲۱} و دیگران به طور گسترده‌ای جاب
موقعتهای آن شده و با می‌شوند.

شروع قرن بیستم با چیزشها و بحرانهای اجتماعی و همین
طور انجام تلاشهایی برای مرور اصول خاص رئالیسم کلاسیک
متخصص می‌شود. شخصیت فرایند ادبی زمان مقید بود که این
شرایط و موقعیت را منعکس کند. باریک بینی فنی و استحکام
ساختاری داستان کوتاه تا حدودی کم رنگ شد. در کنار ادبیات
رئالیستی در ادبیات روس، داستانهایی با تمایلات مدرن و نیلی
روان وارد صحنه شدند. نوشته‌های فتودور سسولوگوب^{۲۲}، الکسی
رومیروف^{۲۳} و تا حدودی لئونید آندریف^{۲۴} داستانهای رئالیستی هم
به نوبه خود یک نوع میل به تجدید را نشان دادند.

میل به یاسخکویی سریع به وقایع طوفانی در زندگی سیاسی
و اجتماعی در آغاز قرن بیستم برای تجسم و به تصویر کشیدن
نیای اجتماعی جدید و نمایش نقش آنها در حرکتهای اجتماعی
باعث تولد دوباره داستان کوتاه و نوشته‌های نثر ساده شد. این
موضوع را می‌توان در داستانهای الکساندر کاپرین^{۲۵}، ویکتور
ورسایوف^{۲۶}، الکساندر سرافیموویچ^{۲۷} و هم‌منظور در بسیاری از آثار
لئونید آسریوکه دید.

با این حال برجسته‌ترین فرد در بین نویسندگان دارای تمایلات
دمکراتیک در شروع قرن، بدون شک ماکسیم گورکی^{۲۸} بود.
آثار او به تنها حوره پیچیده فوق و تغییرات رادیکال در بسیاری

اجتماعی تمامی طبقات اجتماعی مردم را منعکس می‌کرد، بلکه رویکردی واقعاً بدیع برای تجسم آنها نشان می‌داد. گورکی با تکیه بر سنت‌های داستان کوتاه کلاسیک روسی و بالاتر از همه سنت‌های نویسندگان دمکرات دهه شصت و هفتاد، و همچنین با تکیه بر تجارب گرانبهای زندگی خودش، به طور عمیقی تضادهای اجتماعی واقعی را آشکار کرد و به شیوه‌ای نو به وقایع جاری نگاه کرد و از این راه توانست بیداری خود آگاهی طبقه کارگری و تأثیر آن در حرکت‌های سیاسی اجتماعی - یعنی آنچه را که معاصران او نادیده گرفته بودند - منعکس کند.

داستان‌های کوتاه و رمان‌های گورکی از یک نوع احساس خاص حضور شخصی نویسنده در آنچه او بیان می‌کند، نشئت می‌گرفت. قهرمان او که دارای خصیصه خود بیوگرافی نویسی است، نه تنها به طور حساسی به رخداد‌های اطراف خود واکنش نشان می‌دهد، بلکه همچنین سعی می‌کند تا با حضور در بطن حوادث، کاری را انجام بدهد که باعث ایجاد تغییرات شود. دیدگاه و نقطه نظرات فعال قهرمان گورکی به میزان شناخته شده‌ای با ایده‌آلها و آرزوهای خود نویسنده مطابقت دارد. برای مثال این موضوع در سری داستان‌های کوتاه دور روسیه که با یک نمایش جسارت آمیز و ژرف از تضادهای جامعه روسی همراه است و نیز فعال نبودن توده مردم، به تلخی منعکس می‌شود. افزون بر این در این داستانها انعکاس خوشبینانه‌ای از اعتقاد گورکی به نیروهای توانمند شخصیت ملی روسی و اعتقاد به اینکه ایده‌آل‌های خوب و عدالت در نهایت پیروز خواهند شد هم، وجود دارد. این خوشبینی که دیدگاه گورکی در مورد زندگی را تأیید می‌کند، به طور احساسی و تلخ در داستان کوتاه او **مردی متولد می‌شود**، نمایان است.

در شروع قرن، بسیاری از داستان نویسان همچون ورسایدف، کایرین، سرافیموویچ و دیگران تأثیر سودمند استعداد گورکی را احساس کردند. آثار نویسنده بزرگ پرولتار گذشته از هر چیز دیگری رابطه مؤثری بین کلاسیک روسی و ادبیات شوروی بود و به عنوان اساس شکل‌گیری و تکمیل نثر اولیه شوروی، به کار گرفته شد. اهمیت اصلی انقلاب سوسیالیستی ماه اکتبر آن بود که به گفته لنین^{۲۲} طبقه کارگر، یعنی مردمی که کار می‌کردند را، فقط در جاده ایجاد زندگی مستقل جدید قرار می‌داد. زندگی جدید تحت مطالعه پیچیده و گاه دراماتیک قرار گرفت. ادبیات جوان شوروی کمک شایانی به تفسیر هنری وقایع می‌کرد. این ادبیات وظیفه داشت بسیاری از مشکلات خیلی پیچیده را که هیچ ادبیاتی در جهان تاکنون با آن مواجه نشده بود، حل کند و می‌خواست نشان بدهد که انقلاب در به ثمر رساندن ایده‌آل‌های انسانی که مدت‌های طولانی مورد احترام انسانها بود، پیروز شده است. علاوه بر این ضروری بود که خودآگاهی در حال بیداری مردمی را که از یوغ قرن‌ها اتوکراسی رها شده بودند، منعکس کند و نحوه بازآموزی زندگی و تجدید نظر در تفکر توده‌ها را نشان دهد. این کار ساده‌ای نبود، به خاطر اینکه رخدادها به طوری غیر عادی و خاص صورت می‌گرفتند و فرآیندهایی که در زندگی روحی مردم اتفاق می‌افتاد،

خیلی عمیق و جدی بود. اغلب وقتی برای شرح و توصیف وقایع وجود نداشت و فراوانی حقایق و واقعیت‌های خیلی متضاد، ارائه تصویر جامعی از زندگی و تجزیه و تحلیل عمیق شخصیت‌های را با مشکل مواجه می‌کرد.

در اشکال متفاوت نثر ساده بود که اولین تلاشها برای فهم پیچیدگی کل حوادث و ثبت شخصیت‌های مردمی که مستقیماً در آنها شرکت می‌کردند، به عمل آمد. بعد از پایان جنگ داخلی (۱۹۷۸-۱۹۲۰)، داستان کوتاه به گسترده‌ترین شکل در ادبیات جدید شوروی تبدیل شد، به طوری که نه تنها آنهایی که در سال‌های قبل از انقلاب شروع به نوشتن کرده بودند: آلکساندر سرافی مویچ، آلکسی تولستوی^{۲۳}، بوریس پیل نیاک^{۲۴}، بلکه نویسندگان جدیدی هم که شخصاً در وقایع انقلاب اخیر شرکت کرده بودند، آنرا مورد استفاده قرار دادند. آنها تجارب شخصی خود را که حاصل مبارزات شدید جنگی بود (آلکساندر دافیدف^{۲۵}، وسولود ایوانوف^{۲۶}، آیزاک بابل^{۲۷}، آلکساندر مالیشکین^{۲۸}، و دیگر نویسندگان) به ادبیات منتقل کردند.

داستان‌های کوتاه مکتوب در دهه بیست هم به لحاظ ساختاری، و هم در حالت کلی از تنوع و برجستگی خاصی برخوردار بودند. به موازات داستان‌هایی که از یک طرح داستانی قوی برخوردار بودند، داستان‌های دیگر وجود داشت که به سبک حماسی نوشته شده بودند. داستان‌های تراژیک در کنار آثاری که با نوعی روح خوشبینی رنگ و لعاب گرفته بودند، به ظهور رسیدند. این موضوع کاملاً قابل توصیف بود، زیرا زندگی‌ای که خود با بحران‌های شدید ناشی از تلاشی و فروپاشی دنیای قدیم همراه بود، فراهم کننده چنان مواد متضاد و متناقضی بود، که نوشته‌های یک بعدی از بیان آنها عاجز بودند. با این حال نکته مهم آن بود که نویسندگان در رویکرد خود برای تجسم وقایع و شخصیتها، با ایمانی عمیق و راسخ به پیروزی زندگی جدیدی که حاصل نبرد خونین بود - علی‌رغم مخمصه‌ها و اوضاع نامساعد و تراژیکی که سرنوشت برای انسان رقم زده بود - در مورد پیروزی خوبی بر شر، متحد و متفق القول شده بودند مثلاً میخائیل شولوخوف^{۲۹} در **خون ناسازگار و بیگانه** و سرگی سرگیوف تنسکی^{۳۰} در **آب جاری**.

در داستان‌های کوتاه دهه ۲۰ سعی زیادی به عمل آمد تا در دوران هر واقعیت و جریان، خط سیر اصلی زمان بحران و تضاد بین نو و کهنه مشاهده شود. تقابل بین گذشته و حال یکی از مهمترین درونمایه‌های داستان‌های کوتاه آن زمان است. نویسندگان قصد داشتند از یک سو تنفر شدید خوانندگان را نسبت به زندگی گذشته تحریک کنند، و از سوی دیگر به گذشته نظر افکنند، و از جایگاه زندگی جدید، جریانات و دقایقی را که به تازگی رخ داده بود، مرور و آنها را ارزیابی و تفسیر کنند. مثلاً آلکساندر مالیشکن در **قطاری به سمت جنوب**.

انسانگرایی عمیق و احساس همدردی نسبت به مردم عادی در مبارزه و تلاش برای دستیابی به شیوه‌های جدید زندگی جدید از ویژگی‌های متمایز و مشخص نثر ساده دهه بیست به‌شمار می‌روند.

نادیده گرفتن این موضوع برای ادامه راه و تداوم داستان کوتاه کلاسیک روسی غیر ممکن بود. از این رو نویسندگان جوان شوروی مدام در تلاش برای یافتن قالب‌های جدید بودند تا به مدد آنها گرایش‌های خود را به زندگی ابراز کنند. این موضوع در نهایت منجر به قالب‌های جدید داستان کوتاه شد. داستان‌هایی متنوع و نسبتاً طعنه آمیز از انجیل، فانتزی‌های الکساندر گرین^{۵۲}، انعکاس‌های شاعرانه مایکل پریشویین^{۵۳} در مورد زندگی انسان و طبیعت، روایت‌های دراماتیک بولگاکف^{۵۴} و بعدها آثار شدیداً هزلی یوری اولشائو^{۵۵} و میخائیل زوشچنکو^{۵۶} در زمره این داستانها قرار دارند.

برای بسیاری از نویسندگان شوروی، داستان کوتاه مرحله‌ای نزدیکتر به خلق کارهای حماسی بود. تا اواخر دهه بیست اولین رمان‌های روسی که در آنها حقایق متنوع و رنگارنگ در تصویر جامعی از جهان صف‌آرایی کرده بودند، به صحنه ادبیات راه پیدا کردند. اما با وجود آنکه تغییرات زیادی در داستان کوتاه به وجود آمده بود، نقش راهبردی آن در ادبیات، درست تا اواسط دهه سی ادامه داشت. نویسندگان در آثار خود با تاکید بیشتری بر سرنوشت انسان عادی، و بر رشد خودآگاهی و افشای جدال بین خیر و شر در او تمرکز کردند. مبارزه و ستیز با آنچه که از گذشته به جای مانده بود و افشای ذهنیت خرده بورژواهای شرور و دشمن اجتماع از مهمترین درونمایه‌های ادبیات این دوره بود. افرادی همچون زوشچنکو، ایلف^{۵۷} و پتروف^{۵۸}، کاتایف^{۵۹} و همکاران از جمله نویسندگانی هستند که در این مورد قلم زده‌اند.

در این راستا تغییرات بنیادی هم در ساختار داستان کوتاه، و هم در نحوه روایت آن به وجود آمد. نویسندگان نسبت به تجسم و به تصویر کشیدن برخوردهای دمکراتیک تمایل کمتری داشتند و ترجیح می‌دادند که بیشتر به کشف و جست‌وجوی عمیقتر در باب شخصیت بپردازند. در بسیاری از آثار، نظرات و آرای خود نویسنده به گوش می‌رسید، و برجستگی اصول غنایی بیشتر بود.

به خاطر جنگ بزرگ میهنی (۱۹۴۵-۱۹۴۱) که در آن تمامی مردم شوروی برای دفاع از سرزمین خود بسیج شدند، رویکرد جدیدی به داستان کوتاه ضرورت پیدا کرد. نویسندگان شوروی در میان مدافعان کشور حضور یافتند. ام. شولوخف، ال. سوبولوف^{۶۰}، کا. سیمونف^{۶۱}، وی. کوژیونیکوف^{۶۲}، آ. پلاتونف^{۶۳} و بسیاری دیگر به عنوان خبرنگاران جنگی در خطوط مقدم جبهه‌ها حضور پیدا کردند و داستان‌های کوتاه و همینطور گزارشها و مقاله‌هایی درباره خطوط مقدم جبهه منتشر کردند. موفقیت‌های قهرمانانه و حماسی مردم شوروی در جنگ، سال‌های متمادی یکی از درونمایه‌های اصلی ادبیات شوروی شد. داستان‌های زیادی توسط ارباب بزرگ نثر همچون آجودان سوم کا، سیونف، علم تنفر ام. شولوخف، لحظه آن تیخونف^{۶۴} و شخصیت روسی آ. تولستوی سربزنگاه نوشته شد.

سلطه مضامین و درونمایه‌های جنگی در طی سال‌های اولیه برقراری صلح در آثار نویسندگانی چون ای. قزاقوویچ^{۶۵}، آ. پلاتونف و بی. پولی وی^{۶۶} و بعدها در آثار نویسندگان جوانتر مانند

جی. باکلانوف^{۶۷}، یو. بوندارف^{۶۸}، وی. بایکف^{۶۹} و وی. بوگومولف^{۷۰} ادامه یافت.

در داستان‌های جنگی شوروی تنها سخن از قهرمانی مردم این کشور که انسانیت را از شر نازیسم^{۷۱} نجات دادند نیست، بلکه سرنوشت تراژیک افراد در جنگ مثل سرنوشت یک انسان نوشته‌ام شولوخف، زیناها و خسارات وحشتناک ناشی از آن مثلاً در بازگشت نوشته پلاتونف و سرگی متیروفانوویچ نوشته آستافی یف^{۷۲}، و به طور کلی غیر انسانی بودن جنگ که چنین درد و رنجی را بر انسانها تحمیل می‌کند، مورد تاکید قرار می‌گیرد.

تعداد زیادی از نویسندگان با استعدادی که خود در خطوط مقدم جبهه جنگیده و جنگ را از نمای نزدیک مشاهده و لمس کرده بودند، به میزان زیادی به غنای داستان کوتاه کمک کردند. جنگ باعث شده بود که آنها قبل از موعد مقرر بالغ شوند. گذشته از تمامی اینها، این نسل آنها بود که در مورد سرنوشت کشور، و شاید سرنوشت تمامی جهان تصمیم می‌گرفت. در این زمان بود، که اسامی نویسندگانی همچون وی. بوگومولف و گ. باکلانوف برجسته می‌گردید. مضامین جنگ نیز توسط نویسندگانی که دوران کودکی و اوایل نوجوانی آنها با سال‌های جنگ مصادف شده بود، مانند واسیلی بلوف^{۷۳}، و واسیلی شوکشین^{۷۴} توسعه داده شده شد. هر یک از آنها نه تنها تجربه و دیدگاه خود را در مورد زندگی و جهان، بلکه تمایل به به کارگیری سبک روایتی خاص، و نیز حالت نوشتاری فردی خود، را هم به وادی ادبیات کشیدند.

بعد از تمام شدن جنگ، نویسندگان نسل قدیم مثل آ. پلاتونف، ک. سیمونوف، کا. پوستوسکی^{۷۵}، وی. لیدین^{۷۶}، ی. یاشین^{۷۷} و دیگرانی که برای کسب موفقیت‌های مهم در این زمینه به کار خود ادامه داده بودند، کمک شایانی به تکامل داستان کوتاه شوروی کردند.

در طی دو نیم دهه گذشته داستان کوتاه دائماً در حالت و وضعیت ارتقاء بوده است. مسئله رابطه دو جانبه انسان با دنیای اطرافش، یعنی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند در هیچ دوره‌ای اینگونه مهم قلمداد نشده است. در این زمان نیز نوعی علاقه تقویت شده خاص به سرنوشت افراد و فردیت منحصر به فرد انسان رواج داشته است. این موضوع با آشکاری خاصی در داستان کوتاه سرنوشت یک انسان شولوخف، که در آن با باریک بینی خاصی توانایی شخصیت روسی مبنی بر عدم تسلیم در مقابل شرایط غیر انسانی، حفظ تمامی چیزهای خوبی که وجود دارد، عشق به سرزمین و میهن و اعتقاد و ایمان نسبت به خوبی و عدالت نشان داده می‌شود.

بسیاری از نویسندگان شوروی داستان شولوخف را محرکی برای مطالعه جامع کاراکتر و شخصیت روسی به منظور نشان دادن توانمندی عظیم و گاهی نهفته او می‌دانند. برای مثال می‌توان از واروارا ایوانفنا، حکایت کوتاهی که توسط ولادیمیر سولوخین^{۷۸} نوشته شده، نام برد.

اگر غیر ممکن نباشد مسلماً مشکل خواهد بود که هر موضوعی را که توسط داستان‌سراها و قصه پردازهای روسی مطرح شده، در

۱. مشخصات اصل مقاله (به زبان انگلیسی) به شرح زیر است:

Two centuries of the Russian short story by Nikolai Yakushin, translated by Alex Miller in Anthology of Russian short Stories from Classical to Modern (volume one), Raduga Publishers, Moscow; 1985; Pp 6-21.

2. Nikolai Yakushin.
3. Alex Miller.
4. Belinsky. V.G (1811-1848).

از منتقدین برجسته و دمکراتی که تأثیری کلی بر ادبیات روسیه داشته است.

5. A. Tvardovsky.
6. Nikolai Chernyshevsky.
7. Nikolai Karamzin.
8. A. Marlinsky.
9. Antony pogorelsky.
10. Nikolai pavalov.
11. Vladimir Odoyevsky.
12. Alexander pushkin.
13. Nikolai Gogol.
14. Lermontov.
15. Turgenev.
16. Dostoyevsky.
17. Vladimir Dahl.
18. Dmitry Grigorovich.
19. Ivan Panayev.
20. Lev Tolstoy.
21. Mikhail Saltykov-She-drin
22. Nikolai Pomyalovsky.
23. Fyodor Reshetnikov.
24. Vassily Sleptsov.
25. Alexander Levitov.
26. Gleb Uspensky.
27. Georgi Plekhanov.
28. N. Lekov.
29. Chekhov.
30. Bunnin.
31. Victor.
32. Vassily.
33. Yuri Kazakoy.
34. Gorgi Semyonov.
35. Fyodor Sollogub.
36. Alexei Temizov.
37. Leonid Andreyev.
38. Alexander Kuprin.
39. Vikenty Veresayev.
40. Alexander Seaafimovich.
41. Maxim Gorky.
42. Lenin.
43. Alexei Tolstoy.

44. Boris Pilnyak.
45. Alexander Fadeyev.
46. Vsevolod Ivanov.
47. Isaak Babel.
48. Alexander Malyshkin.
49. Mikhail Sholokhov.
50. Sergei Sergeyev-Tsensky.
51. Alexander Malishkin.
52. Alexander Green.
53. Mikhail Prishvin.
54. Mikhail Bulgakov.
55. Yuri Olesha.
56. Mikhail Zoshchenko.
57. If.
58. Petrov.
59. Katayev.
60. L. Sobolev.
61. K. Simonov.
62. V. Kozhevnikov.
63. A. Platonov.
64. N. Tikhonov.
65. E-kazakevich.
66. B. Polvoi.
67. Baklanov.
68. Yu. Bondarev.
69. V. Bykov.
70. V. Bogmolov.
71. Brown Plague.

به نظر می‌رسد با توجه به درگیری روسیه با آلمان نازی در جنگ جهانی روشکسته آلمان و تهدیدی که از سوی این رژیم متوجه کل جهان بود و لباس قهوه‌ای رنگ سربازان آلمانی منظور از بسای قهوه‌ای نازسیم باشد (مترجم)

72. Victor Astafiev.
73. Vassily Belov.
74. Vassily Shukshin.
75. K. Poustovsky.
76. V. Lidin.
77. V. Yashin.
78. Vladimir soloukin.
79. Yuri Nagibin.
80. Georgi Semyonov.
81. Fyodor Abramov.
82. Efim Doroch.
83. Yuri Trifonov.
84. Irina Grekova.
85. Yuri Bondarev.
86. Vadim Likhonosov.
87. Anatoly Aleksin.
88. Sergei Krutilin.
89. Ivan Efmov.
90. Arkady.
91. Boris Strugatsky.
92. Fyodor Abramov.
93. Yevgeny Nosov.

اینجا ارزیابی کنیم. به خاطر اینکه آنها در آثار خود به هر موضوع و جریان‌هایی که دارای کمترین اهمیتی بوده است، بدون توجه به خود موضوع، پرداخته‌اند. آنها در این راستا توجه و نظر خود را به رابطه بین انسان و طبیعت در عصر انقلاب‌های علمی و تکنولوژیکی مثلاً کارهای آستافی. یف، یاشین و قزاقف، تجارب و عملکردهای نسلی که وارد جنگ شد مثل کارهای یوری نجیبین^{۸۶}، ولادیمیر بوگومولف، گئورگی سیمونوف^{۸۷} و ویکتور آستافی یف، مشکلات جدید حاشیه نشینی روسی، در کارهای فئودور آبراموف^{۸۸}، افیم دوراش^{۸۹}، واسیلی بلوف، ولادیمیر سولوخین، خواسته‌های روحی طبقه روشنفکر در داستانهای یوروی تری فونف^{۹۰}، یوری نجیبین و آبرینا گریکوا^{۹۱}، و نیز تلاش دائمی افراد برای یافتن جایگاه خود در زندگی و ارزیابی‌شان از مسئولیت در برابر مردم و خود، که کارهای یوری بونداریف، نمود پیدا کرد، معطوف کردند.

نویسندگان شوروی علاقه و دلمشغولی خود را به ارائه مضامین و درونمایه‌های جنگ اخیر ادامه دادند. نگرانی نویسندگان به خاطر آن بود که جنگ دوم جهانی بلایای غیر قابل تصویری را به سرزمینشان تحمیل کرد، و باعث کشته شدن بیست میلیون نفر از مردم شوروی و تخریب صدها شهر و شهرک شد. افزون بر این آنها در عصری زندگی می‌کنند، که دنیا با یک فاجعه هسته‌ای که شعله‌های آن می‌تواند باعث نابودی تمامی انسانها شود، دست به گریبان است. هشدار و بیم و هراس در مورد سرنوشت سیاره برای بقای مردم سراسر جهان از چیزهایی است که مردم شوروی را رنج می‌دهد و به همین دلیل است که آنها پیوسته بر غیر انسانی بودن جنگ تأکید و تلاش می‌کنند و جامعه جهانی را نسبت به احتمال تکرار وقایع دهشتناک آن هشدار می‌دهند.

دامنه و تنوع مشکلات در آثار نثر ساده، به تحقیق و تفحص برای یافتن قالبهای جدید روایتی منجر شد. برای مثال، در دهه ۶۰ دامنه داستان کوتاه و رمان اعترافی مانند کارهای وادیم لیخونوسوف^{۸۶} و آناتولی آکسین^{۸۷}، مقالات روایتی که در قالب حدیث نفس و گفت‌وگوهای آزاد و اعترافی بین نویسنده و خواننده‌اش ارائه می‌شد: کارهای افیم دوراش، سرگی کروتیلین^{۸۸} و ولادیمیر سولوخین، حکایات خیلی تغزلی مانند داستانهای یوری قزاقف، فانتری مثلاً در کارهای ایوان افرموف^{۸۹}، ارکادی^{۹۰} و یوریس استراگاتسکی^{۹۱} و غیره خیلی رواج پیدا کرد. با این حال در نوشته‌های فئودور آبراموف^{۹۲}، واسیلی بلوف، یوگنی ناسوف^{۹۳} و گئورگی سیمونوف، تکامل داستان کوتاه کلاسیک روسی و کسب عناوین فرعی جدید ادامه یافت.

تحقیق و تفحص برای یافتن قالبهای جدید داستان کوتاه در حال حاضر هم ادامه دارد.

این مقاله کوتاه مدعی تشریح کلیت تاریخ داستان کوتاه در ادبیات کلاسیک روسی و ادبیات شوروی نیست. بلکه تلاشی به عمل آورده است تا به صورت خیلی کلی، روند اصلی تکامل این نوع ادبی را پیگیری کند و جایگاه آن را در فرآیند ادبی و نقشی را که در زندگی روحی جامعه ایفا می‌کند، نشان دهد.